



افزایش قاچاق اجزای بدن خرس در ایران
مژگان جشیدی



۱۵



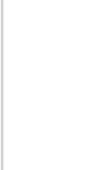
صدخشونت، در کمال آرامش
یحیی تدین



جشنواره جهانی ورلدپرس کارتون ۲۰۱۰
حسن کریم‌زاده



بزرگ‌ترین مرجع کتاب‌های اینترنت
ابراهیم اسکافی



۱۴

پایان‌های متفاوت، نیاز جامعه بسته

در هر دوره زمانی و در هر کشور و شهری یکسری مکان‌ها تبدیل به پاتوقی برای گذراندن وقت می‌شود. این روزها هم در تهران پاساژگردی تبدیل به تفریحی برای خانواده‌ها و به خصوص جوانان شده است. به نظر می‌رسد نیاز به برقراری ارتباطات و تفریحات بصری است که افراد را هر روز و سر یک ساعت مشخص به سمت پاساژهای شهر می‌کشاند و شاید هم یکی از مهم‌ترین دلایل این پدیده اجتماعی این باشد که این روزها مکان‌ها، برنامه‌ها و بهانه‌هایی که بتوانند افراد و خصوصا جوانان را جذب کند، آن طور که باید و شاید وجود ندارد. ماندن در منزل و تماشای شبکه‌های تلویزیونی، حضور در باشگاه‌های ورزشی و... نتوانسته است جذابیتی برای افراد داشته باشد. البته بیکار بودن جوانان هم در این میان بی‌تاثیر نیست. همین بیکاری خود دلیلی است که باعث می‌شود ما هر روز شاهد حضور جوانانی باشیم که گشت زدن در پاساژها و خیابان‌های شهر را به ماندن در خانه ترجیح می‌دهند.

این پدیده مربوط به امروز نیست. قبل از انقلاب هم ما شاهد این پدیده بوده‌ایم. در واقع همان قهوه‌خانه و کافه نخستن‌های قبل از انقلاب است که امروزه تغییر چهره داده و به پاساژگردی تبدیل شده است. البته نمی‌شود نگاه منفی به این پدیده‌ها داشت چرا که از درون همین قهوه‌خانه‌ها بود که در گذشته بسیاری از هنرمندان و نویسندگان بیرون آمدند. در همین قهوه‌خانه‌ها بود که افراد می‌نشستند و بحث سیاسی و اجتماعی می‌کردند، تبادل فکر داشتند، از اخبار مطلع می‌شدند، مشکلات‌شان را با هم در میان می‌گذاشتند و البته تفریح‌شان را هم داشتند. امروز جای این مکان‌های تفریحی در جامعه ما خیلی خالی است. مکانی وجود ندارد که افراد دور هم جمع شوند و بحث کنند؛ بحث علمی، سیاسی، اقتصادی و... فرقی نمی‌کند. مهم برخورد و ارتباط افکار است که میسر نمی‌شود. امروزه از گسترش این مکان‌ها به دلایل مختلف در جامعه ما ممانعت می‌شود. به همین دلیل است که روز به روز این تفریحات و بحث‌ها بیشتر حالت مشابهی پیدا می‌کنند. نمونه‌اش هم همین پاساژگردی‌ها و خیابان‌گردی‌هاست. افراد در حال حرکت هستند چراکه در این حالت کسی نمی‌تواند ایرادی از آنها بگیرد. متاسفانه مراکز امروزی که دولت درست کرده برای جوانان جذابیت لازم را ندارد. جوان امروزی دیگر حاضر نیست برای تفریح مثلاً به فرهنگسرا برود چرا که احساس می‌کند در پاساژ یا فلان رستوران احساس آزادی بیشتری می‌کند و به قول معروف آن را جای دنج‌تری برای دور هم جمع شدن می‌داند.

اگرچه این تفریحات شامل همه افراد جامعه از هر سن و جنسی می‌شود اما آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند حضور جوانان است. جامعه ما جامعه‌ای جوان است که بیش از ۵۰ درصد افراد آن در سن ۳۰ سال قرار دارند و باید راهی برای تفریح پیدا کنند. در علم ارتباطات ثابت شده است آنچه دهان به دهان و گوش به گوش می‌پیچد بسیار تاثیرگذارتر از آن چیزی است که به طور رسمی اعلام می‌شود. وقتی مثلاً جذابیت یک مکان بین مردم می‌پیچد همه سعی می‌کنند برای یک بار هم که شده سری به این مکان بزنند که این خود به خود آن محل را تبدیل به یک پاتوق می‌کند.

از لحاظ جامعه‌شناسی مهم‌ترین دلیل استقبال از چنین مکان‌هایی کمبود شادی است. در رفتار و حرکات مردم کمتر اثری از شادی و نشاط است. در عوض غم و آس و خمودگی فضای غالب است. با این شرایط نمی‌شود به این تنها شادی‌های مردم ایراد گرفت چرا که جامعه از لذت بصری محروم است. تحقیقات ما روی جوانان یکی از مناطق تهران نشان داد نیاز به تفریحات بصری است که جوانان را به پارک‌ها و خیابان‌ها کشانده است. از طرف دیگر امکانات جامعه ما محدود است، شبکه‌های تلویزیونی جذاب، کنسرت، کارناوال، جشن و... در جامعه ما کم است. البته این پدیده و مطرح شدن یک مکان برای تفریح تنها مختص به کشور ما نیست. در همه جای دنیا مکان‌هایی وجود دارد که محیطی برای ارتباط و تفریح است. در غرب صندلی کافه‌ها در خیابان است و مردم در خیابان مشغول تفریح هستند. در کشور ما اعمال برخی محدودیت‌هاست که این مکان‌ها را روزبه‌روز خاص‌تر و کمتر می‌کند.



«آمان‌الله قربانی مقدم»

پنج‌شنبه‌ها کاسی

سال ۳۰ساله که هرازگاهی با دوستانشان برای تفریح می‌آید هم می‌گوید: «بعضی رستوران‌ها و کافه‌هایش را دوست دارم چون قدیمی‌تر است.» مهسان که عینک آفتابی‌اش را روی سرش گذاشته، می‌گوید: «من آخر هفته‌ها را اصولاً اینجا هستم تا ببینم دکور کدام بوتیک عوض شده، بعضی برندهایش درست و حسابی است.» امید ۱۹ساله درحالی که به سکوی ورودی پاساژ تکیه داده می‌گوید: «امدن به اینجا ایجاد ارتباط‌های جدید و دوستانه می‌کند.»

مجمع‌های تجاری بزرگ در شهرک غرب از مشهورترین مراکز خرید تهران هستند و خریداران بسیاری را از محلات دیگر تهران جذب کرده‌اند. در این مجتمع‌ها انواع کالاهای مصرفی با برندهای مختلف سراسر جهان به فروش می‌رسد. وجود فروشگاه‌های ارائه‌کننده مدهای جدید پوشاک یکی از عوامل جذب خریداران فرامحلی این مراکز است. این گونه فروشگاه‌ها قدرت تاثیرگذاری چشمگیری روی نحوه پوشش مردم تهران دارند، از این رو همیشه مورد توجه تولیدکنندگان عمده و طراحان مد بوده‌اند.



عصرها

خودش دست و پا کرده اما هنوز هم برای پاساژگردها یا آنهایی که وقتی می‌آیند تهران دوست دارند بروند یک جای بالکلاس. گلستان سوژه خوبی است. حتماً به دلیل رونقی که گلستان گرفت این همه پاساژ و مجتمع تجاری از روی دست سازندگان آن ساخته شد. این روزها در چهار گوشه تهران پاساژهایی هستند که همان خدمات گلستان را ارائه می‌کنندو اتفاقاً اگر دقیق‌تر نگاه کنیدفرهنگی که گلستان طی سال‌ها تولید کرده‌دراین مراکز خرید هم بازتولید می‌شود؛همان پرس‌زدن‌های بی‌هدف، لباس شیک پوشیدن و بیخودی چرخیدن در مرکز خریدی که حالا دیگر کالایی عرضه نمی‌کند بلکه خودش مهم‌ترین سوژه است.

پاساژهایی هستند که همان خدمات گلستان را ارائه می‌کنندو اتفاقاً اگر دقیق‌تر نگاه کنید فرهنگی که گلستان در طی سال‌ها تولید کرده در این مراکز خرید هم بازتولید می‌شود. همان پرس‌زدن‌های بی‌هدف، لباس شیک پوشیدن و بیخودی چرخیدن در مرکز خریدی که حالا دیگر نه کالایی که عرضه می‌کند بلکه خودش مهم‌ترین سوژه است.

«سامان، برای آخرین بار از خودت پیرس اینجا توی پاساژ گلستان چه می‌کنی؟ هر پاساژ اقیانوسی است و خیابان‌های شهر رودخانه‌هایی بزرگ‌اند که آخرش به پاساژها می‌رسند. همه رودها به اقیانوس می‌رسند. من با قایقی سوراخ وسط اقیانوس چه می‌کنم؟» این پاراگراف و تیتیر گفت‌وگو متعلق است به یوسف‌آباد، خیابان سی و سوم. اثر سینا دادخواه. نشر چشمه

سال است در این محل زندگی می‌کنیم تا الان

نهمیدیم چرا اینجا آشغال‌هایشان را دوربار در پاچه مردم می‌کنند.»

علی ۳۰ساله که هرازگاهی با دوستانشان برای تفریح می‌آید هم می‌گوید: «بعضی رستوران‌ها و کافه‌هایش را دوست دارم چون قدیمی‌تر است.» مهسان که عینک آفتابی‌اش را روی سرش گذاشته، می‌گوید: «من آخر هفته‌ها را اصولاً اینجا هستم تا ببینم دکور کدام بوتیک عوض شده، بعضی برندهایش درست و حسابی است.»

امید ۱۹ساله درحالی که به سکوی ورودی پاساژ تکیه داده می‌گوید: «امدن به اینجا ایجاد ارتباط‌های جدید و دوستانه می‌کند.» محمد ۳۰ساله صاحب یک ساعت‌فروشی لوکس در پاساژ است در حالی که سوییچ ماشینش را در انگشتش می‌چرخاند، می‌گوید: «درست است که اینجا به شلوغی معروف است اما همه که مشتری نیستند. ما مشتری‌های خاص خودمان را داریم.» سیما ۲۷،۲۸ساله که در یکی از کافی‌شاپ‌های این مرکز تجاری کار می‌کند، می‌گوید: «پاساژ پاتوق خیلی از جوان‌هاست، به خصوص بچه‌های ۱۵، ۱۶ساله به بالا.» افسانه ۴۰ساله که قدیم‌ترهای پاساژ را خوب یادش است، می‌گوید: «تا چند سال پیش یک تهران بود و یک پاساژ گلستان اما حالا گوشه به گوشه این شهر شده پر از مراکز تجاری جدید.» فریدون اسکندری کارمند بازنشسته‌ای که حالا شغل دیگری دست و پا کرده، در حالی که کیف دست‌اش را زیر بغل گرفته می‌گوید: «ما که ۴۰



عصرها

تحلیل یک پدیده؛ دمی در پاساژ گلستان

اقیانوسی برای قایق‌های سوراخ

«پاساژگردی» اصطلاحی که بعداً در متون جامعه‌شناسی ایرانی باب شد از همان زمان‌ها ابداع شد و به سرعت در دهان‌ها چرخید.

حالا که دو دهه از سال‌های ۶۰ می‌گذرد یک صبح تابستانی دل‌انگیز برای نوشتن این مطلب رفتم پاساژ گلستان. روی رفهای سنگی محوطه بیرونی به غیر از چند خانم مسن و دو سه تا پسر جوان با لباس‌های معمولی که نشسته بودند و آهسته حرف می‌زدند خبری از چیزی نبود. رفت و آمد خیلی کم بود و حتماً ساعت‌های ابتدایی روز در این خلوتی بی‌تاثیر نبود. نگهبان‌های مامور حفظ نظم و امنیت این مجموعه معمولاً در این ساعت‌ها فراغت بیشتری دارند. داخل پاساژ مغازه‌ها دایر اما کم‌مشتری بودند. نگار دختری ۲۳ساله با موهای هیراکستنشن کرده و ناخن‌های فرنیچ‌شده با آنگار پذیرفت جولیم را بدهد: «اینجا نزدیک خانه ماست و دارم دنبال لباسی که لازم دارم می‌گردم.» همیشه لباس‌هایت را از اینجا می‌خری؟» «نه. بستگی دارد چه چیز بخواهم بخرم. الان دنبال مانتو هستم و آمدهام گلستان.» آرش ۲۴ساله که گوشه‌ای از ورودی پاساژ را برای فروش پاستیل و خوردنی‌های کوچکش اجاره کرده، می‌گوید: «من در همین یک دره جا آدم‌های جورواجوری می‌بینم؛ از متال‌بازها و رپرها بگیریم تا...»

یاسمن ۱۹ساله که دانشجوی تئاتر است، می‌گوید: «بیکار نیستم که برای ویدئو شاپینگ و رصد کردن ویتربین‌ها بیایم.» سولماز ۲۶ساله در حالی که کوله‌ای روی دوش دارد، می‌گوید: «اینجا دخترها و پسرها کلی تپ می‌زنند تا عرض اندامی کنند.»

امیر ۲۸ساله که دست پسر سه‌ساله‌اش را گرفته می‌گوید: «بعضی وقت‌ها بعدازظهرها که پسرمر را پاتوق شده تا یک مرکز تجاری، چون جوان‌ها جایی ندارند که در آن تفریح کنند.» یاسر ۲۳ساله ساکن پیروزی در حالی که با دوستانش در حیاط پاساژ نشسته، می‌گوید: «غیر از اینجا قائم و فردوسی و جاهای دیگر هم می‌روم...» «سپه‌لار شکوهی» در حالی که برای دختر هفت هشت ساله‌اش ذرت می‌خرد، می‌گوید: «دو هفته یک بار به اینجا سر می‌زنم، آن هم اگر خرید لباس و چیزی داشته باشم.»

زمین از این لباس‌های مارک‌دار می‌خواهند.» انسیه صادقی مادری که برای خرید هدیه به عروسی‌ش از کرج به اینجا آمده، می‌گوید: «دیگر باید خریدهای کلاس‌بلا-برایش بکنم چون از این دخترهای امروزی و سختگیر است.» شیدا در حالی که در سی‌دهی‌های سی‌فروش دم در گلستان دنبال فیلم مورد علاقه‌اش می‌گردد، می‌گوید: «همه چیزش گران است. به قول دوستانم هر وقت اینجا می‌آییم افسردگی می‌گیریم، از بس که هیچ چیز نمی‌توانیم بخریم.» زینب ساکن سعادت‌آباد که به گفته خودش سالی یک دفعه هم گذرش به اینجا نمی‌افتد مگر اینکه کار ضروری داشته باشد، می‌گوید: «گلستان بیشتر



عصرها

تحلیل یک پدیده؛ دمی در پاساژ گلستان

اقیانوسی برای قایق‌های سوراخ

هنر و ادبیات داشتند که در سال‌های انقلاب و جنگ کمتر مجال پرداختن به آنها وجود داشت. بسیاری از هنرمندان بنام کشور در آن سال‌ها ساکن شهرک غرب بودند و امنیت و آرامش این منطقه را به جنجال مرکز شهر ترجیح می‌دادند. با پایان گرفتن جنگ و آغاز دوران سازندگی توجه به نیازهای قشر متوسط و مرفه در کشور کلید خورد و درست شدن پاساژها و مراکز خرید مدرنی که شبیه فروشگاه‌های غربی بود از همین زاویه تایید شد. پاساژ گلستان در سال‌های ابتدایی دهه ۷۰ افتتاح شد و بلافاصله شهرتی کم‌نظیر در پایتخت یافت. در سال‌هایی که هنوز بیشتر مردم از خرجی‌های میدان ولیعصر لباس می‌خریدند، می‌شد در مغازه‌های این پاساژ لباس‌های خارجی مرغوب و گه‌گذاری مارک‌های اصل پیدا کرد. در دورانی که اغلب جوان‌ها تنها پاتوق‌شان سر کوچه جمع شدن، علافی و لودگی بود ناگهان رفتن به پاساژگلستان و چرخیدن در آنجا و بستنی خوردن کار هر روز بعد از ظهر آنها شد. با دوستان‌شان قرار می‌گذاشتند و دسته‌جمعی می‌رفتند گلستان. ساعت‌ها بی‌هدف پرسه می‌زدند و دکور همه مغازه‌ها را از زیادی تماشا کردن حفظ بودند. کم‌کم سر و کله ماشین‌های خارجی هم پیدا شد و «دور دور کردن» هم شد بازی تازه جوان‌هایی که جایی برای تخلیه انرژی‌های خود نداشتند.

سال ۶۳ بود که ما رفتیم شهرک غرب. پنج سال

بیشتر از انقلاب نگذشته بود و آنچه در این شهرک می‌دیدیم از سوی انقلابیون «فرهنگ طاغوتی» نامیده می‌شد. اگر بخواهم شما را بهتر با موضوع آشنا کنم مثلاً باید بگویم در آن سال‌هایی که فضای خیابان‌های ایران را فقط پیکان فتح می‌کرد و بیشتر خانواده‌های ایرانی تلویزیون سیاه و سفید داشتند که فقط دو کانال داشت و این دو کانال کارتون‌های عهد بوق را پشت سر هم تکراری نشان می‌دادند تعداد زیادی از مردم شهرک‌غرب سگ خلگی داشتند و حداقل دو تا ماشین در پارکینگ خانه‌شان خوابیده بود. در همان سال‌ها یکی از همکلاسی‌های من قصد سفر به آلمان داشت و برای اینکه اجازه ن داده بودند سگش را همراه خود ببرد تا روز قبل از پرواز مدام در کلاس گریه می‌کرد و ترجیح‌دهنده‌هی‌هش هم این بود که: «آخه سگ من، هم شناسنامه داره هم پاسپورت.» حواس‌تان باشد که درباره دهه ۶۰ حرف می‌زنیم؛ سال‌هایی که اجناس همه مردم کوپنی و توی صف ایستادن یک خاطره جمعی برای مردم ایران بود. این توضیح کوتاه را ادامه که بگویم پاساژ گلستان برای پاسخ به نیاز مردمانی که در چنین فضای فرهنگی‌ای زیست می‌کردند آفریده شده. مردمی که تهیه حداقل‌های زندگی، دغدغه روزانه‌شان نبود و البته دلمشغولی‌های عمیق‌تری در حوزه‌هایی چون دانش و

کتابون ۲۰ساله در حالی که دسته‌ای از موهایش را روی صورتش ریخته، معتقد است: «این پاساژ جای خوبی برای وقت گذراندن است. پاتوق دوست‌داشتنی‌ای است.» آقای حسینی ۳۳ساله که از ۱۹ سال پیش موقع تاسیس پاساژ از این مرکز تجاری نگهبانی می‌کند، می‌گوید: «امنیت این مرکز تجاری خیلی خوب است. من خانواده‌ها را هم زیاد می‌بینم که گلستان را برای تفریح انتخاب می‌کنند.» نوشین ۴۰ساله ساکن جنت‌آباد: «خانم جان، بیکاری و بی‌تفریحی بد دردی است؛ برای همین یک دوری اینجا می‌زنیم.» سناان در حالی که به گفته خودش بی‌هدف با دوستانش اینجا را می‌چرخند، می‌گوید: «گلستان به خاطر معماری و فضا‌های بازی که دارد دل باز است. وقتی دلم می‌گیرد با دوستانم و هر کسی که دم دستم باشد می‌آیم اینجا.» سعید ۲۲ساله که روی سکوی محوطه پاساژ نشسته، می‌گوید: «دوتا محوطه باز پاساژ جاهایی هستند که یک ساعت‌هایی جوانان جمع می‌شوند و به هرحال خوش و بش و گیجی...» کسرا ۱۷ساله که به گفته خودش هر روز هفت

سال ۶۳ بود که ما رفتیم شهرک غرب. پنج سال

بیشتر از انقلاب نگذشته بود و آنچه در این شهرک می‌دیدیم از سوی انقلابیون «فرهنگ طاغوتی» نامیده می‌شد. اگر بخواهم شما را بهتر با موضوع آشنا کنم مثلاً باید بگویم در آن سال‌هایی که فضای خیابان‌های ایران را فقط پیکان فتح می‌کرد و بیشتر خانواده‌های ایرانی تلویزیون سیاه و سفید داشتند که فقط دو کانال داشت و این دو کانال کارتون‌های عهد بوق را پشت سر هم تکراری نشان می‌دادند تعداد زیادی از مردم شهرک‌غرب سگ خلگی داشتند و حداقل دو تا ماشین در پارکینگ خانه‌شان خوابیده بود. در همان سال‌ها یکی از همکلاسی‌های من قصد سفر به آلمان داشت و برای اینکه اجازه ن داده بودند سگش را همراه خود ببرد تا روز قبل از پرواز مدام در کلاس گریه می‌کرد و ترجیح‌دهنده‌هی‌هش هم این بود که: «آخه سگ من، هم شناسنامه داره هم پاسپورت.» حواس‌تان باشد که درباره دهه ۶۰ حرف می‌زنیم؛ سال‌هایی که اجناس همه مردم کوپنی و توی صف ایستادن یک خاطره جمعی برای مردم ایران بود. این توضیح کوتاه را ادامه که بگویم پاساژ گلستان برای پاسخ به نیاز مردمانی که در چنین فضای فرهنگی‌ای زیست می‌کردند آفریده شده. مردمی که تهیه حداقل‌های زندگی، دغدغه روزانه‌شان نبود و البته دلمشغولی‌های عمیق‌تری در حوزه‌هایی چون دانش و



شاه رحمتی

shah.rahmati@gmail.com

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی

شاه رحمتی